

غلامرضا بصیری پور ۴ دهه از زندگی اش را به مردم خدمت کرد

می توانستم بهتر باشم



صفا نی | صبح یکشنبه
با سوژه برای عکاسی در محله همراه شدیم. پاکبانان همان حوالی جلو می آمدند و با او چاق سلامتی می کردند. یکی از آن ها گفت: سحر دیدم ماشینتان جلو مسجد نیست، فهمیدیم امروز نماز صبح به مسجد نیامدید.

بصیری پور از اولین روزی که پایش را به مشهد گذاشت، در همین حوالی زندگی کرده است. با اینکه به خاطر موقعیت اجتماعی اش می توانست در محلات تراز اول شهر مشهد ساکن شود، تکه زمینی در محله رسالت خرید و اولین ساکن محله ای شد که هیچ کس دلش نمی خواست در آنجا خانه ای بسازد و زندگی کند.

او اهل دزفول است و درس زبان انگلیسی خوانده و دلش می خواست معلم شود، اما انقلاب اسلامی که پیروز شد، داستان زندگی اش تغییر کرد و جوان دزفولی به فرمانداری شهرستان های شوشتر، اندیشک و دزفول منصوب شد و به شهرهای جنگ زده رفت. دست روزگار او را به مشهد کشاند و از دهه ۷۰ تا کنون هم جوار امام رضا^(ع) شده و چند سالی است که مشغول فعالیت های عام المنفعه است. مطلبی که می خوانید، حاصل گپ و گفت سه ساعته ما با او است.

۲



داستان جلد



از کرمانشاه به مشهد آمد



سازمان نهضت سوادآموزی در استان خوزستان نیز شکل گرفت و او اولین مدیر نهضت سوادآموزی در استان شد و دو سال در این سمت ماند. سال ۱۳۶۱ در بیست و پنج سالگی به عنوان فرماندار شهرستان شوشتر منصوب شد.

در بحبوحه جنگ، او را به اندیشک فرستادند و پانزده ماه فرماندار این شهر شد. به خاطر بمباران های پیاپی، شرایط دزفول حادثه شده بود؛ غلامرضا را به این شهر فرستادند و چهار سال در سمت فرمانداری آنجا خدمت کرد.

بعد از تصویب قطعنامه در سال ۱۳۶۸ به عنوان فرماندار کرمانشاه منصوب شد تا در این شهر جنگ زده خدمت کند. یک سال از خدمتش در این شهر نگذشته بود که استاندار وقت خراسان بزرگ از او خواست به مشهد بیاید و در شهر امام رضا^(ع) خدمت کند.

به خاطر فعالیت های انقلابی اش در اهواز، او را می شناختند. به قول خودش از همه دوستانش کوچک تر بود، اما دوران قبل از پیروزی انقلاب هر کاری که در حوزه فعالیت های انقلابی می خواستند انجام بدهند، او را صدا می زدند و می گفتند «غلامرضا تو برو این کار را انجام بده».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوستانش که از توانایی هایش شناخت داشتند او را به جمع خود فراخواندند.

سال ۱۳۵۹ در بیست و سه سالگی اولین بار معاونت مدیرکلی آموزش و پرورش استان خوزستان را تجربه کرد. زمانی که حکم حضرت امام^(ره) برای تشکیل نهضت سوادآموزی صادر شد،

می خواست معلم شود



زاده دزفول است و بزرگ شده اهواز. به قول خودش او هم مثل همه بچه های جنوب به فوتبال علاقه مند بوده است. هر زمان فرصت پیدا می کرد، در کوچه پس کوچه های شهر مشغول بازی می شد. از همان بچگی اهل نماز و قرآن بود و رفت و آمد به مسجد محله. هم زمان با دوران انقلاب، او هم به دنبال راهپیمایی و توزیع اعلامیه رفت. چند باری ساواک دنبالش کرد، اما فرار کرد و گیر نیفتاد. در یکی از تجمع هادر روز سیزده فروردین ۱۳۵۷ او را به همراه تعدادی از انقلابیون دستگیر و به زندان کارون اهواز فرستادند.

خانواده اش به هر دری زده بودند تا غلامرضا در بیست و دو سالگی به زندان نیفتد و بالاخره توانستند با گذاشتن سند، او را آزاد کنند.

بصیری پور می گوید: به گفته همه، بچه مذهبی بودم؛ برای همین پدر و مادرم به کارهایی که می کردم، اطمینان داشتند و چیزی نمی گفتند، اما از روزی که بازداشت شدم، پدرم تذکر می داد که «دست از این کارها بردار، خطرناک است». من هم به خاطر اینکه نگران نشوند، به بهانه کار، کمتر به خانه می رفتم و بیشتر به دنبال فعالیت های انقلابی بودم.

او مدرک کاردانی زبان انگلیسی راز مرکز تربیت معلم گرفته بود و دوست داشت معلم شود. اما با پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط عوض شد و برنامه های زندگی بصیری پور تغییر کرد.

فعالیت های اجتماعی را ترجیح می داد



عهده دار شدم. کارش که در فرمانداری تمام شد، از دور دوم شورای اسلامی شهر مشهد، وارد شور شد و ریاست شورای ابر عهده گرفت.

بصیری پور در دوره های سوم و چهارم هم در شورای اسلامی شهر خدمت کرد. در این مدت علاوه بر ریاست شورای استان رئیس شورای عالی استان های کشور شد. بعد از چهارده فعالیت در حوزه های مدیریتی، تمرکزش را بر فعالیت های عام المنفعه گذاشت؛ فعالیت هایی که در زمان خدمتش در سمت فرمانداری با آن ها آشنا شده بود و دلش می خواست روزی در مشهد به آن ها مشغول شود. حالا او در هفت مجموعه خیریه، چه در مقام مدیر عاملی و چه در مقام رئیس هیئت مدیره خدمت می کند.

بصیری پور به مشهد که آمد، دوست داشت در حوزه اجتماعی خدمت کند؛ برای همین پیشنهاد داد کارهایی که او بسیارند که در این حوزه باشد. او تعریف می کند: به خاطر علاقه ام به کارهای اجتماعی، مدیرکل امور اجتماعی و انتخابات استان شدم و در شانزده حوزه متفاوت کارهای مرتبط با انتخابات، مسئولیت گزینش مدیران، ارتباط با ائمه جماعات و... را انجام می دادم. تا اوایل دهه ۷۰ در این حوزه فعالیت می کردم. حدود سال های ۷۱ یا ۷۲ بود که پیشنهاد دادند فرماندار مشهد شوم و مدت پنج سال این سمت را